

نگارش: سلطان حسین تابنده گنابادی

(قطب سلسله نعمت الهی)

در پیرامون کتاب:

## سرچشمه تصوف در ایران

اخیراً کتاب «سرچشمه تصوف در ایران» که از تقریرات محققانه شادروان سعید نفیسی است بدستم رسید و با دقت مطالعه نموده و بهره‌های ادبی و تاریخی وافیه از آن بردم و با اعتقاد اینجانب بمقام علمی و ادبی نویسنده محقق آن کتاب بمراتب افزوده گردید و هر چند صیت فضل ایشان در همه ایران بلکه ممالک دیگر پیچیده ولی اینجانب توفیق درک خدمت جناب ایشان را تا در قید حیات بودند نیافتم و ازینرو خیلی تأسف دارم.

ولی بارها با دوستان دانشمند و رجال علم و ادب بذکر خیر و مقام علمی معظم له رطب اللسان بوده و حتی در لاهور هم با «آقای صوفی تبسم» ذکری صفات و مراتب علمی آن مرحوم بود لذا لازم دانستم آنچه بنظر قاصر حقیر که یکی از کوچکترین پیروان مکتب مقدس طریقه نعمت الهی گنابادی میباشم رسیده، بطور اختصار عرضه بدارم و از روح او که سمت استادی نسبت بهمه داشته‌اند پوزش خواسته امید عقود دارم.

۱- تحقیقات ایشان در این کتاب بسیار ارزشمند ولی فقط جنبه ادبی دارد و مطالب تاریخی هم که ذکر شده مربوط بآن قسمت میباشد و توجه کامل بجنبه مذهبی آن نشده و اگر هم مطالب مذهبی ذکر شده بتبع جنبه ادبی میباشد در صورتیکه تصوف اسلام کاملاً جنبه مذهبی داشته و دارد، ازینرو بنظر اینجانب خیلی مناسب بود که در آن قسمت نیز بیشتر غور و تحقیق میشد.

۲- عقیده ارتباط تصوف اسلامی در ایران با مانویت بنظریه ما از نظر مذهبی بی پایه‌تر از عقیده ارتباط آن با تعلیمات زردشتی و بودائی است زیرا همانطور که خود اسناد معظم در آنجا اشاره فرموده‌اند اساس عقیده مانویت ثنویت و دوگانه پرستی است در صورتیکه در همان کتاب تصریح فرموده‌اند که تصوف بعقیده وحدت وجود قائل است، بلکه همانطور که اینجانب بطور خلاصه در کتاب خود بنام «فلسفه فلوطین» ذکر کرده‌ام تصوف اسلامی نه از هند و هندوان یا بودائیان و نه از تعالیم بزرگ زردشت و نه از حکمت اشراق و نه از فلسفه افلاطونیان جدید سرچشمه گرفته و نه بقول فنی کرمر از فلسفه یونانی و مکاشفه هندیان اتخاذ گردیده بلکه بعقیده اینجانب بطور کلی نمیتوانیم برای ظهور دین و فلسفه، مبدأ و تاریخ معینی

ذکر کنیم و تا بشری موجود بوده عقیده و دین و فلسفه بطور کم و زیاد ظهور داشته و اساس تصوف که مبتنی بر عقیده بتوحید محض و توجه بمبدأ و عبارت از روح استکمال و حقیقت جوئی است اصل دین و مذهب و ملازم با احساسات و عواطف فکر بشر بوده و هیچوقت از آن منفک نشده است .

البته عقیده بتوحید در همه جامعه‌های بشری عمومیت نداشته و ندارد ولی عاطفه مذهبی عام است ازینرو نمیتوانیم برای تصوف منشأ و مأخذی تاریخی ذکر کنیم مگر اینکه بتاریخ ملل و نحل و نمایندگان الهی مراجعه نمائیم و آنها نیز عموماً از یک منبع سیراب شده و اخذ نموده اند . متصوفه نیز در مذاهب و جوامع مختلفه جهان اصل و حقیقت تصوف را از یکدیگر اخذ نکرده بلکه همه از یک سرچشمه سیراب شده اند و عرفای اسلام از بزرگان ملل دیگر نگرفته بلکه دیانت مقدسه اسلام و رفتار و دستورات بزرگان واقعی آن بقدری غنی است که ما را از بیگانه مستغنی میدارد و همه عرفاء از بزرگان اسلام اخذ نموده و آنها هم از مقام حقیقت مستفیض گشته اند و اگر بعض آداب و امور مذهبی در میان بعض ملل بیکیدیگر شباهت داشته باشد دلیل آن نیست که یکی از دیگری گرفته بلکه ممکن است که در ابتداء بهم نزدیک بوده و از ثالثی اخذ کرده باشند و این مانند آنست که چند نفر یا چند دسته مختلف از راهی سفر کرده باشند و بعداً مشاهدات خود را برای دیگران نقل میکنند سپس یکنفر در باره یکدسته بگوید که آنها از فلان دسته که قبلاً مسافرت کرده اند نقل میکنند در صورتیکه چنین نیست و هر کدام مشهودات خود را نقل کرده اند البته گاه هم ممکن است کسانی که در آن راه سفر نکرده اند از نقل آنها یا سفر نامه آنها استفاده کنند ولی کسانی که خودشان رفته اند نقل قول ننموده و مشاهدات خود را ذکر کرده اند .

ازینرو در نقل بعضی قسمتها اختلاف هم پیدا میشود که بر حسب اختلاف در طرز و مدت و سایر جزئیات سفر رخ میدهد . لذا در تصوف هم در آداب صوری که جزء امور اجتماعی یا بالاتر هم که باشد از عوارض امور مذهبی است و مانعی ندارد که بعضی ملل از همدیگر اخذ کرده باشند و آن باصل موضوع رابطه ندارد و صوفیه ایران هنرچند به بسیاری از گفته‌های مذهبی بودا و دستورات زردشت یا نظریات اشراقیون یا افلاطونیان جدید و غیر آنان احترام میگذارند و بلکه معتقد بآنها هم هستند ولی گفته‌ها و عقائد خود را مستند بفرمایشهای بزرگان دین اسلام نموده بدان افتخار میکنند ولی یا مانویت که اساس آن بر ثنویت استوار است اصلاً ارتباطی ندارند بلکه دستورات خود مانویت طبق آنچه خود محقق جلیل مرقوم داشته اند مخلوطی از دستورات زردشت و بودا و مسیح است . پس نسبت دادن اصل عقید، صوفیه بمانویت خالی از انصاف است و مانند اینست که بگوئیم اسلام از دیانت زردشت اخذ نموده است و استدلال کنیم که بعضی احکام آن شبیه با حکام دیانت زردشت است .

استاد معظم در کتاب مذکور موضوع فتوت را مسلکی جدا گانه و منتزاع از تصوف دانسته و بعضی بزرگان مانند شیخ احمد خضرویه و ابو حفص حداد را از سران مسلک جوانمردی گرفته و بعداً نیز رشته و سلسله برای آن ذکر کرده اند .

این موضوع را از نظر تاریخی و موشکافی ادبی شاید بتوان تصحیح کرد، ولی از نظر مذهبی نمیتوان آنرا مجزی دانست، بلکه فتوت یکی از صفات سالک الهی است که ما میگوئیم

حقیقت جوانمردی آنست که در راه رسیدن بمقصد از تحمل مشاق و متاعب سر نپسجد و همه چیز را فدای محبوب کند و علی وار در راه قدم زند و تبر بردارد و مردانه درب قلعه هود و هوش را مانند قلعه خیبر از جا بکند با همت گام بردارد و دیگران را بر خود ترجیح دهد و از خود گذشتگی و فداکاری داشته باشد.

البته این موضوع مرام و مسلک جداگانه نیست و در کتب عرفاء هم که نام برده شده منظور این صفت و صاحبان آن میباشد چون هر سالکی شایستگی اینحال را ندارد باید کوشش کند تا باینحال برسد و دسته مخصوصی در نظر نبوده و اگر بعداً هم عده ای خود را باین نام نامیده و آنرا مسلکی فرض نموده اند صرف انتحال بوده که چند نفری ادعای بستگی نموده و بعداً هم پیروانی پیدا کرده اند و بتدریج طوری شده که منجر به پیدایش اعمالی برخلاف دیانت و تصوف گردیده، مانند آنکه اشاره شده که تجاوز باموال مخالفین و راهزنی را بد نمی دانستند در صورتیکه تمام صفات رذیله بعقیده صوفیه مخالف با دیانت و فتوت حقیقه است.

اگر اشخاصی بعداً بنام «دش مشهدی» و غیر آنها که آنجناب نام برده اند خود را باین نام نامیده اند فقط انتحال و بستگی ظاهری بوده ولی از حقیقت و عمل آن بوئی نبرده اند. بطور کلی غالب عقائد و مرامهای باطله از یک منبع صحیح و حق سرچشمه گرفته و بر اثر پیرایه های زیاد و خرافات و باطیله که از طرف بعضی مترضین افزوده شده حقیقت خود را از دست داده و صورت باطل بخود گرفته است، موضوع فتوت نیز از همین قبیل است که چون نامه خیلی بطول نیا نجامد در جزئیات آن وارد نمیشوم و گرنه نکات زیادی در ضمن تحقیقات ادیبانه آن کتاب شریف درین باره بچشم میخورد که ناسئل بتذکر بودم و برای دوری از اطناب از آن صرف نظر میکنم.

موضوع «ملا متیه» نیز که جناب معظم له آنرا تفکیک فرموده و حتی بعض دیگر از دانشمندان و ادباء در مؤلفات خود پافرا تر نهاده پیروان آنرا مخالف با تصوف دانسته و خواجه حافظ را نیز از «ملا متیه» و مخالف تصوف گفته اند بنظر اینجناب هم منظور است و بساید درین قبیل موارد جنبه ادبی و تاریخی را با جنبه مذهبی تفکیک کرد. چنین بنظر حقیر میرسد ملامتی مذهب جداگانه نیست بلکه یکی از حالات عارضه بر بعضی بزرگان صوفیه است که بعضی از عرفا دارای اینحال بوده بعضی هم آنرا نمی پسندیدند:

البته از نظر تاریخی و ادبی میتوانیم بگوئیم که مثلاً اول کسیکه تفوه باین حالت نمود چه کسی بود و بعداً فلانکس دیگر از او پیروی نموده و دیگری از بزرگان نیز آنحال را پسندید و بعداً در کتب برای آنحال چیزهایی نوشتند ولی همانطور که عرض شد از نظر مذهبی مسلک جداگانه نیست و این قبیل اختلاف احوال در همه طبقات هست، مثلاً حالت بدبینی و خوش بینی (Pessimisme, Optemisme) که در بعضی اشخاص یا بعض بزرگان یا دانشمندان یا پزشکان بوده و میباشد، نمیتوان هیچیک ازین دورا مرام و مسلک مخصوص قرارداد. پس ذکر اینکه «ملا متیه» دسته مخصوصی بود و نخستین پیشوای آنان حمدون قصار و بعداً ابو حفص حداد بود و سهل بن عبدالله و جنید بغدادی نیز آنرا پسندیده اند بنظر این جانب شایسته نیست و خود پسندیدن این دو نفر دلیل اینست که ملامتی بودن حالتی بود که در حمدون قصار پیدا شده و آن دوشیخ بزرگوار هم آنرا پسندیدند و خود اینکه ابو حفص حداد راهم از قتیهان و هم

از ملامتیه ذکر میکنند دلیل است که این امور عبارت از صفات و حالات بود نه مسلکهای جداگانه .

ملامتی که مستلزم مخالفت با احکام شرع مقدس نباشد که شق اول و دوم مذکور در کتاب فضل الخطاب تألیف خواجه محمد پارسا است مورد اشکال و اعتراض نیست ولی اگر اموری برخلاف شرع از و صادر شود که مستوجب ملامت حقیقی و اعتراض دیگران گردد که در آن کتاب آنرا وجه سوم ذکر نموده البته پسندیده نیست و صاحب آن نزد بزرگان عرفاء مذموم است .

در آن کتاب اشاره شده که بسیاری از سلاسل صوفیه ایران مقید بآداب شرع نبوده و سماع را نیز مجاز میدانند لازم است تذکراً عرضه بدارم که این موضوع اکثریت دراصل عقیده سلاسل ندارد مثلاً در سلسله محترم نعمه اللهبه که پیروان آن به پیروی از حضرت نعمت‌اله ولی، افتخار دارند و اینجانب نیز خود را مفتخر بدان میدانم تقید بآداب شرع مطهر و عمل با احکام دیانت مقدسه لازم و بلکه کمال قلبی را بدون آن میسر نمیدانند و میگویند سالک راه خدا تا موقعیکه در اینجهان زندگی میکند، در پیروی و اطاعت او امر پیغمبر بزرگوار و ائمه هدی علیهم السلام باید بکوشد و آداب شرع را بجای آورد .

و گرنه خطر ازین رفتن حالت ایمان نیز وجود دارد و اگر کسانی از پیروان برخلاف آن رفتار کنند مدرک برای اصل سلسله نیست چنانکه اکثر مسلمین و شیعه امروزه مقید با احکام نیستند ولی نمیتوان آنرا مدرک اصل دیانت دانست .

همچنین سماع که شامل ساز و رقص و امثال آنها باشد در سلسله ما از قدیم معمول نبوده و چون مخالف ظاهر شرع است اجازه نمیدادند و روش بعض سلاسل دیگر را که در سماع دارند مانند روش قادریه یا رفاغیه و غیرهم اجازه نمیدهند .

فقط آنچه مجاز است خواندن اشعار بزرگان از قبیل مثنوی یا اشعار مناجات یا پندرو اندرز میباشد ، بلکه به پیروان دستور میدهند که حتی الامکان امور مستحبه را نیز رعایت نمایند مثلاً بیداری اسحار و مداومت بر طهارت از دستوراتی است که بهمه قراء و پیروان توصیه میشود و اگر در بعض سلاسل فقری کسانی یافت شوند که تقید کامل بآداب نداشته باشند مدرک کلیت در خود آن سلسله نیست تا چه رسد بسلاسل دیگر .

موضوع وحدت وجود که اشاره شده بحث مفصلی دارد که در کتب مرحوم آخوند ملاصدرا و عرفاء مذکور است و نگارنده مختصری در کتاب «فلسفه فلوطین» و حواشی کتاب رهنای سعادت نوشته‌ام و آن نیز اقسامی دارد که اگر کاملاً دقتی شود و حقیقت آن درک گردد بصحت بعض اقسام و بطلان بعض دیگر تصدیق میشود .

پس نمیتوانیم بطور کلی بگوئیم عقیده وحدت آنست که همه اشیاء را خدا بدانیم چه هر عقل سلیمی آنرا رد میکند و باطل میدانند و نسبت دادن این عقیده سخیفه به بزرگان عرفا از طرف بعض مردم ظاهر بین خلاف انصاف و حق و تهمتی جا برانه است و دلیل عناد و غرض ورزی نویسنده یا بی‌اطلاعی از مبانی فلسفی و عرفان است .

بطور خلاصه میتوانم بگویم آن قسم از عقیده وحدت وجود که با آیات قرآنی از قبیل «هو الاول والاخر والظاهر والباطن» و امثال آن تطبیق کند صحیح و آنچه مخالف آیات قرآنی باشد باطل و مردود است .